

بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی

پروین داداندیش *

ولی کوزه‌گر کالجه **

چکیده

پایان جنگ سرد به منزله ورود عرصه مطالعات امنیتی به مرحله‌ای جدید به شمار می‌رود. با توجه به تحولات شگرف پدیدآمده در عرصه نظام بین‌الملل، رویکردهای سنتی در مطالعه و تحلیل پویای امنیتی از جمله تعریف امنیت، دامنه شمول و سطوح تحلیل آن مورد بازبینی گسترده‌ای قرار گرفت. نیاز به بازاندیشی نظری و تبیین مناسب ابعاد مختلف مفهوم امنیت در سپهر جدید سیاست بین‌الملل، منجر به پیدایش مکاتب نظری مختلفی گشت. مکتب کپنهاگ از جمله مکاتبی است که در این عرصه با ارائه تعریف موسع و چندبعدی از مفهوم امنیت و توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای از جایگاه برجسته‌ای در عرصه علمی مطالعات امنیتی در طی دو دهه اخیر برخوردار شده است. در این میان، نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، از مهم‌ترین دستاوردهای این مکتب به شمار می‌رود که از سوی چهره شاخص مکتب کپنهاگ، بری بوزان، برای تبیین پویای امنیتی در مناطق مختلف جهان مطرح شده است. با توجه به جایگاه و اهمیت و نیز ادعای این نظریه در تبیین بهتر تحولات امنیتی در جهان پس از جنگ سرد، این نوشتار بر آن است تا با مبنا قرار دادن تحولات و پویای امنیتی منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یکی از مناطق پرتنش و چالش‌برانگیز جهان در طی دو دهه اخیر، بر مبنای نقد تجربی به آزمون مبنای و مؤلفه‌های اصلی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بپردازد؛ تا ضمن سنجش مفروضه‌های انتزاعی این نظریه با واقعیات عینی، با کاربردی‌ترین این رهیافت نظری، درک بهتری از تحولات پیچیده امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی نیز حاصل شود.

واژگان کلیدی

مکتب کپنهاگ، بری بوزان، نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، اوراسیا، قفقاز جنوبی.

Email: dadandish@gmail.com

Email: vali.kaleji@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۸۹/۰۴/۲۶

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق

** پژوهشگر مطالعات سیاست خارجی

تاریخ ارسال: ۸۹/۰۳/۱۹

فصلنامه راهبرد / سال نوزدهم / شماره ۵۶ / پاییز ۱۳۸۹ / صص ۱۰۷-۷۳

مقدمه

بشر از آغاز ورود به پهنه هستی، با معمای امنیت روبه‌رو شد، زیرا عوامل محیطی، مهم‌ترین خطر نسبت به حیاتی‌ترین ارزش بشر، یعنی زندگی به شمار می‌آید؛ خطرهایی که بسیاری از آنها از سوی نیروهای طبیعی بود. به این سبب، امنیت معمای آشنای زندگی بشر شمرده می‌شود. اما امنیت مانند سایر ارزش‌ها و مفاهیم اجتماعی بستگی به شرایط و واقعیت‌های موجود دارد و به این سبب و نیز به دلیل کارکرد نیروهای ژرف و اثرگذاری آنها بر محیط اجتماعی، مفهومی پویا به شمار می‌رود (قاسمی، ۱۳۸۶، ص ۱۲). بر این اساس است که دوره‌های مختلف حیات بشر شاهد تحولات شگرف و قابل ملاحظه‌ای در مفهوم امنیت بوده است. در طی چند سده اخیر، فروپاشی جهان دو قطبی و پایان جنگ سرد، از جمله نقاط عطف حیات بشری به شمار می‌رود که به دلیل تغییر ساختار نظام بین‌الملل از وضعیت دو قطبی به سلسله‌مراتبی تک‌قطبی، تغییر سیاست قدرت‌های بزرگ و ورود بازیگران جدید به سپهر جهان سیاست، تحولات شگرف علمی و فرایند جهانی‌شدن تحولات شگرفی را در مفهوم امنیت پدید آورد. این تحول بزرگ،

ضرورت بازاندیشی نظری و بیان طرح مفهومی و نظری تازه‌ای در بررسی تغییرات شکلی و ماهوی پدیدآمده در مفهوم امنیت را به امری اجتناب‌ناپذیر مبدل ساخت.

در این راستا بود که رویکردهای سنتی مطالعات امنیتی در تعریف امنیت، دامنه شمول موضوعات امنیتی و سطح تحلیل مناسب پویش‌های امنیتی مورد نقد و چالش جدی صاحب‌نظران مکاتب مختلف فکری قرار گرفت. بر این اساس، دیدگاه‌های جریان‌های اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل به مقوله امنیت، مورد نقد و بازاندیشی قرار گرفت. رهیافت‌های واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی با تکیه بر اصولی مانند دولت‌محوری، قدرت‌محوری کارگزاران، مهم بودن ساختار نظام به عنوان متغیر مستقل، حاکمیت وضع طبیعی و وجود هرج‌ومرج در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل (Morgentau, 1958; Waltz, 1979)، رهیافت‌های لیبرال و نئولیبرال با تکیه بر اصولی مانند وابستگی متقابل، چندمحوری بودن بازیگران (دولتی و غیر دولتی) و نقش عوامل اقتصادی و فناوری در تحولات بین‌المللی (Rosecrance and Stein, 1973; Kohane and Nye; 1977; Rosenau, 1982; Doyle 1986) و در نهایت رهیافت‌های جهان‌گرایانه با تکیه بر نقش

از مطالعات استراتژیک دوران جنگ سرد و نیز توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای، نقش شایان توجهی در بازاندیشی مفهومی و نظری مطالعات امنیتی در طی دو دهه اخیر داشته است. در روند تکامل این مکتب، آثار و نقطه نظرات افرادی مانند بری بوزان،^۴ اول ویور^۵ و دو ویلد^۶ نقش به‌سزایی در پویایی مبانی نظری و فرانظری این مکتب ایفا نموده است. از جمله مهم‌ترین دستاوردهای نظری مکتب کپنهاگ را باید ارائه نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای»^۷ از سوی بری بوزان دانست که با توجه به ناکارآمدی رویکردهای سنتی و عدم توجه به ساخت‌شناسی مفهوم امنیت در ساخت تازه نظام بین‌الملل، رویکرد جدیدی را در حوزه مطالعات امنیتی ارائه نمود. این نظریه علی‌رغم حیات نسبتاً کوتاه خود مورد توجه محافل مختلف علمی قرار گرفت و نقدهای مختلفی تئوریک (نقد مبانی نظری و فرانظری) و تجربی (نقد و سنجش مؤلفه‌های اصلی آن با واقعیات موجود) در دفاع یا مخالفت با آن در محافل علمی و دانشگاهی مطرح گردید. با توجه به جایگاه و اهمیت و نیز ادعای این نظریه در تبیین بهتر تحولات امنیتی در جهان پس از جنگ سرد،

نظام جهانی به عنوان نظام اصلی در مقابل نظام فرعی، با توجه به عنصر تقسیم کار و شکل‌گیری سه بخش مرکز، پیرامون و شبه پیرامون (Wallerstein, 1979) در کانون نقدهای وارد شده قرار گرفتند.

«بدین ترتیب مطالعات امنیتی تغییرات قابل توجهی را تجربه نمود و از تمرکز سنتی بر تهدید، به کارگیری و مدیریت نیروی نظامی و موضوعات مرتبط با آن فاصله گرفت. موضوعات جدیدی مانند بارش باران‌های اسیدی، گسترش بیماری ایدز، قاچاق بین‌المللی مواد مخدر، کاهش منابع محدود کره زمین، تخریب لایه اوزون، گرم شدن جهان، انفجار جمعیت، بحران‌های اقتصادی جهان و شکاف عمیق میان جهان ثروتمند و فقیر نیز وارد حوزه مطالعات امنیتی گشت» (Shultz, 1997, p.43). از جمله مکاتبی که در این مسیر گام‌های مهمی برداشت و چشم‌انداز جدید و متفاوتی را در حوزه مطالعات امنیتی در جهان پس از جنگ سرد ترسیم نمود، مکتب کپنهاگ^۱ است که با ارائه تعریف موسع^۲ و چند بعدی از مفهوم امنیت (در مقابل تعریف مضیق^۳ رویکردهای سنتی)، تفکیک مطالعات امنیتی

4. Barry Buzan
5. Ole Waver
6. De Wild
7. Regional Security Complex Theory

1. Copenhagen School
2. Wide
3. Narrow

این نوشتار بر آن است تا با مبنا قرار دادن تحولات و پویای امنیتی منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یکی از مناطق پرتنش و چالش‌برانگیز جهان در طی دو دهه اخیر، بر مبنای نقد تجربی^۸ به آزمون مبانی و مؤلفه‌های اصلی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای پردازد؛ تا ضمن سنجش مفروضه‌های انتزاعی این نظریه با واقعیات عینی، با کاربست این رهیافت نظری، درک بهتری از تحولات پیچیده امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی نیز حاصل شود. بر این اساس، پرسش مقاله پیش رو این است که «آیا نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای از اعتبار تبیینی بالایی در تحلیل وضعیت مناطق حساسی چون قفقاز جنوبی برخوردار است؟» در پاسخ به پرسش یادشده، این فرضیه مطرح می‌شود که «نظریه مجموعه امنیتی با اصلاحاتی، از قابلیت تحلیلی مناسبی در تبیین تحولات امنیتی منطقه قفقاز جنوبی برخوردار است».

به منظور واکاوی پرسش و فرضیه یادشده، در ابتدا مهم‌ترین مفروضه‌ها و بنیان‌های نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در بخش چهارچوب نظری مورد توجه قرار خواهد گرفت. در بخش بعدی مقاله،

چالش‌های امنیتی منطقه قفقاز جنوبی با بنیان‌های نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای سنجش و تطبیق داده می‌شود و در بخش پایانی نیز بر پایه بازتعریف و تغییر مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، روند تحولات و تغییرات منطقه قفقاز جنوبی از سال ۲۰۰۸ میلادی به این سو مورد واکاوی قرار خواهد گرفت تا در نهایت با کاربست این رهیافت نظری، ضمن درک بهتری از تحولات پیچیده امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی، میزان اعتبار و قابلیت نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در تبیین تحولات و پویای امنیتی در جهان پس از جنگ سرد نیز مشخص گردد.

۱- چهارچوب نظری

از مهم‌ترین پیامدهای فروپاشی نظام دو قطبی، اهمیت نقش مناطق در مباحث امنیتی است، تحولی که پیش از آن در ساختار متصلب دوران جنگ سرد، امکان‌پذیر نبود. پیدایش زمینه‌های مختلف درگیری، مناقشه و جنگ از یک سو و شکل‌گیری روندهای جدید همکاری‌جویانه در قالب سازمان‌های منطقه‌ای از سویی دیگر، وضعیت جدیدی را در فضای پس از جنگ سرد به نمایش گذاشت. درک و تبیین جامع این تحول جدید نیازمند ارائه و کاربست نظریات جدیدی در زمینه منطقه‌گرایی و روندهای

پدیده به هم وابسته (و نه صرفاً یک موضوع جدا از هم) و دوم ترسیم طیف کاملی از لایه‌های تحلیل «- (Buzan, a, 1983, pp. 105-115) به موازات طرح این نظریه، کاربرد آن برای تبیین تحولات امنیتی مناطق مختلف جهان نیز آغاز شد. نخست از سوی بوزان برای تحلیل مسائل جنوب آسیا و خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفت (Buzan, b, 1983). اندکی بعد برای تحلیل عمیق‌تر مسائل جنوب آسیا (Buzan and Rizivi, 1983) (Vayrynen, 1988) و نیز آسیای جنوب شرقی (Buzan, 1988) به کار گرفته شد. فروپاشی جهان دو قطبی و حاکم شدن شرایط جدید امنیتی بر سامانه بین‌المللی، بوزان را بر آن داشت تا با بازنگری در دیدگاه پیشین خود، در ویرایش دوم کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» در سال ۱۹۹۱، نظریه «مجموعه امنیت منطقه‌ای» را مطرح نماید که قادر باشد تبیین بهتری از تحولات پیچیده جهان پس از جنگ سرد ارائه دهد (Buzan, 1991, chapter 5). «بنیان نظریه جدید بر این فرض استوار بود که پایان جنگ سرد، سبب آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده است که ریشه در محدودیت‌های دیدگاه واقع‌گرایانه^{۱۶} و جهان‌گرایانه^{۱۷} از ماهیت و

جدید منطقه‌گرایی در محیط جدید بین‌المللی بود. در این راستا صاحب‌نظران مختلفی با نقد دیدگاه‌های کلاسیک منطقه‌گرایی افرادی مانند ارنست هاس^۹، میشل برچر^{۱۰}، بروس روست^{۱۱} و کانتوری^{۱۲} و اشپیگل^{۱۳}، کوشش نمودند نظریه و تعریف جدیدی را از پویا جدید منطقه‌گرایی ارائه دهند که قابلیت انطباق بیشتری با شرایط و تحولات پس از جنگ سرد داشته باشد.

یکی از مهم‌ترین گام‌ها در مسیر تبیین نظری مطالعات منطقه‌ای (در بعد امنیتی) از سوی نظریه‌پردازان مکتب کپنهاگ به‌ویژه چهره شاخص آن بری بوزان برداشته شد. دغدغه بوزان برای تبیین جدیدی از مفهوم امنیت به دهه ۱۹۸۰ باز می‌گردد؛ آن هنگام که برای نخستین بار «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک»^{۱۴} را در ویرایش اول کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»^{۱۵} در سال ۱۹۸۳ مطرح نمود. در این نظریه، بوزان دو گام مهم در تحلیل مفهوم امنیت برداشت: «نخست توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای بر پایه ماهیت رابطه‌ای امنیت و درک آن به عنوان یک

9. Ernest B. Haas
10. Michael Brecher
11. Bruce Russett
12. Louis J. Cantori
13. Steven L. Spiegel
14. Classical Security Complex Theory
15. People, State and Fear

16. Realist Perspectives
17. Globalist Perspectives

ابعاد امنیت دارد. بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌الملل به عنوان یگانه عامل امنیت از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از مطالعات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد» (ابراهیمی، ۱۳۸۶، صص ۴۵۱-۴۵۰). هر چند این رویکرد بوزان به معنی نفی کامل دیگر رهیافت‌ها نیست، چنانچه خود به این نکته اشاره می‌کند که «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مکملی برای دیدگاه‌های نو واقع‌گرایانه و جهان‌گرایانه است» (Buzan et al, 1998, p.11). نکته شایان توجه دیگر، رهیافت تلفیقی بوزان در تعریف نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای است که ریشه در مبانی نظری مکتب کپنهاگ دارد. «در واقع این نظریه، ترکیبی از رهیافت‌های مادی-گرایانه^{۱۸} و سازه‌نگارانه^{۱۹} است. زمانی که ایده‌های مربوط به وضعیت سرزمینی یک کشور و نحوه توزیع قدرت^{۲۰} مورد توجه قرار

می‌گیرد، به رهیافت‌های نوواقع‌گرایانه نزدیک می‌شود و آن هنگام که به فرایند امنیتی شدن^{۲۱} به عنوان برآیند تعامل بین‌الذاتانی^{۲۲} کنشگران توجه می‌کند، رهیافت‌های سازه‌نگارانه پررنگ می‌شود» (Sedivy, 2004, p. 461).

بر اساس این بنیان نظری، بوزان مجموعه امنیتی منطقه‌ای را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها که فرایندهای اصلی امنیت، عدم امنیت و یا هر دو آنها به گونه‌ای با یکدیگر مرتبط است که مسائل امنیتی آنها به صورت منطقی نمی‌تواند جدا از یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد یا اینکه حل و فصل شود» (Buzan et al, 1998, p.201). با توجه به نکات یادشده، به صورت فشرده می‌توان معیارهای زیر را به عنوان پنج ملاک موجودیت یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای مطرح نمود. این نظریه نیز مانند نظریه قبلی، از سوی صاحب‌نظران مختلف برای مطالعه و تحلیل تحولات امنیتی پس از جنگ سرد مورد استفاده قرار گرفت (Buzan and Waver, 1993; Waver and Colleagues, 1992). نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در مسیر تحولات علمی و واقعیات امنیتی دهه ۱۹۹۰

18. Materialistic
19. Constructivist
20. Distribution of Power

21. Process of securitization
22. Inter-subjective interaction

که در سطح بین‌الملل وجود دارند، قابلیت تطبیق و تجزیه و تحلیل مسایل منطقه‌ای را نیز دارا می‌باشند. دومین دیدگاه مناطق را به صورت مجزا از یکدیگر فرض نموده و معتقد است که مفروضات و متغیرهای هر منطقه، خاص همان منطقه می‌باشد و قابل تعمیم و تطبیق به سایر مناطق نمی‌باشد. دیدگاه سوم، نگاهی میانه و حد وسط به دو دیدگاه قبلی دارد. از نظر این دیدگاه، مناطق دارای سطح تحلیل جداگانه هستند و از سطوح بالاتر و پایین‌تر خود تأثیرپذیر و تأثیرگذار می‌باشند. اما از سوی دیگر، هر چند مناطق از نظر ویژگی‌ها با هم فرق دارند، اما ضرورتی برای طرح معیارهای مخصوص به هر منطقه وجود ندارد و تنها تفاوت‌های مناطق در ساختار امنیتی آنها می‌باشد» (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۵). نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای بر اساس دیدگاه سوم شکل گرفته و این ادعا را مطرح می‌کند که قادر است گونه‌شناسی مشترکی به همراه متغیرهای علی برای تشریح مبانی خود ارائه دهد.

۱-۲- مؤلفه‌های اصلی یک مجموعه

امنیتی منطقه‌ای

۱-۲-۱- وابستگی متقابل امنیتی^{۲۴}:

از جمله وظایف مجموعه امنیتی، داوری

دچار تحول گشت. بدین ترتیب که بر خلاف طرح این نظریه بر پایه دو مؤلفه سیاسی و نظامی در سال ۱۹۹۱ از سوی بوزان، در کتاب مشترک بوزان، ویور و وایلد با عنوان «امنیت؛ چهارچوبی جدید برای تحلیل»^{۲۳} در سال ۱۹۹۸ با توجه به پنج مؤلفه نظامی، سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی مورد بازبینی قرار گرفت تا به نظر نویسندگان کتاب، از قابلیت بیشتری برای تبیین تحولات امنیتی جهان پس از جنگ سرد برخوردار گردد (Buzan et al, 1998)

۱-۱- شاخص‌های مجموعه امنیتی منطقه‌ای

۱-۱-۱- مفهوم منطقه در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای

نکته‌ای که در درک بنیان‌های نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای حائز اهمیت است، نوع نگاه این نظریه به مفهوم منطقه است. «به طور کلی سه دیدگاه کلان پیرامون نقش مناطق و جایگاه آن قابل توجه است. بر اساس اولین دیدگاه، بازیگران بین‌المللی در هر سطح و موقعیتی که قرار دارند، دارای رفتارهای مشخصی خواهند بود و بنابراین سطح منطقه‌ای نیز جایگاه ویژه و جداگانه‌ای نخواهد یافت. بدین ترتیب نظریه‌های امنیتی

درباره توانمندی کشورهای منطقه در زمینه وابستگی متقابل امنیتی است. منظور از وابستگی متقابل امنیتی آن است که تغییر و تحولات امنیتی در هر یک از واحدهای مجموعه بر دیگر واحدها نیز تأثیر می‌گذارد. همچنین وابستگی متقابل امنیتی می‌تواند مثبت (ایجابی) و یا منفی (سلبی) باشد. یعنی اندرون آن همکاری امنیتی یا منازعه امنیتی وجود داشته باشد و به بیان دیگر ناامنی در یک مجموعه موجب ناامنی در مجموعه‌ای دیگر گردد (منفی) و یا ازدیاد قدرت در یک واحد، تأثیر مثبت بر روی امنیت واحد دیگر داشته باشد (مثبت). معمولاً شدت وابستگی متقابل امنیتی در بین اعضای مجموعه در مقایسه با شدت این رابطه میان آنها و دول خارج از مجموعه بیشتر است (Buzan, 1991, pp. 194-195).

۱-۲-۲- الگوهای دوستی و یا

دشمنی^{۲۵}: در تعریف امنیت منطقه‌ای، عنصر اصلی که باید به روابط قدرت افزوده شود، الگوی دوستی و دشمنی بین دولت‌هاست. منظور از دوستی این است که در روابط آنها، طیفی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود داشته باشد. منظور از دشمنی نیز روابطی است که در آن

سوءظن و هراس حاکم می‌باشد. از سویی دیگر میان الگوی دوستی و دشمنی با توازن قوا تفاوت وجود دارد. در واقع این الگو می‌تواند از اختلافات مرزی و ارضی، تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر، اختلافات یا اشتراکات ایدئولوژیک و ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی ناشی می‌شود (Buzan, 1991, pp. 189-190).

۱-۲-۳- مجاورت: سومین معیاری که

برای موجودیت یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای ملاک عمل قرار می‌گیرد، معیار مجاورت است. در واقع از لحاظ امنیت، «منطقه» به معنی شبه سیستم مشخص و مشهوری از روابط امنیتی بین مجموعه‌ای از دولت‌هاست که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند. بر این اساس، تهدید به خصوص تهدید سیاسی و نظامی وقتی به حوزه جغرافیایی نزدیک هستند، با شدت بیشتری احساس می‌شوند. به عبارت دیگر مجموعه امنیتی از دولت‌هایی که در مجاورت یکدیگر قرار دارند، پدید می‌آید و از جزء به کل یا از درون به بیرون شکل می‌گیرد (Buzan, 1991, p. 188).

۱-۲-۴- وجود حداقل دو بازیگر

مؤثر: مطابق با این معیار نمی‌توان یک مجموعه امنیتی را بدون حداقل دو بازیگر

یک مجموعه سطح پایین^{۲۶} (بر خلاف مجموعه سطح بالای^{۲۷} مربوط به قدرت‌های بزرگ) متشکل از دولت‌های محلی است که قدرتشان چندان گسترده نیست و حتی در صورت گسترده بودن، از دامنه کشورهای همجوار فراتر نمی‌رود. محدودیت قدرت، عامل مهمی در موجودیت روش‌های خودبسنده امنیتی محلی بین دول همسایه و در نهایت استقلال نسبی یک مجموعه امنیتی است (Buzan, 1991, p.195).

۱-۳- مؤلفه‌های فرعی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای

افزون بر پنج ملاک یادشده، بوزان دو معیار دیگر تحت عنوان «فرهنگ، نژاد و قومیت» و «اقتصاد» را نیز به عنوان ملاک‌های قابل بررسی و تأمل در خصوص هستی‌شناختی مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مطرح می‌نماید. از نظر وی ویژگی‌های فرهنگی، نژادی و قومی باعث توجه بیشتر کشورها به یکدیگر می‌شود و می‌تواند نقش مهمی در ایجاد سازمان‌های محلی (مانند اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس) ایفا نماید و همچنین در تعیین شکل و ساختار یک مجموعه امنیتی نیز مؤثر

قدرتمند و مؤثر منطقه‌ای تصور کرد. این ملاک ما را به این اصل نیز رهنمون می‌سازد که مجموعه امنیتی منطقه‌ای نمی‌تواند توسط تعدادی کشور ضعیف از یک منطقه شکل بگیرد. اما شکل‌گیری آن با حضور حداقل دو قدرت منطقه‌ای مؤثر و چندین کشور ضعیف امکان‌پذیر است. در واقع چون مجموعه‌های امنیتی تا حدودی با واقعیت‌های جغرافیایی منطبق هستند، به ناچار تعدادی از دول کوچک را هم شامل می‌شوند. این دولت‌ها به دلیل قدرت اندک خود در مقایسه با همسایگان، تأثیر کمی بر ساختار مجموعه دارند. امنیت آنها تا حدود زیادی به الگوی دول بزرگ‌تر وابسته است و فقط هنگامی می‌توانند تهدیدی برای یک قدرت بزرگ باشند که از مزایای اتحاد با قدرت‌های بزرگ‌تر برخوردار شوند (Buzan, 1991, p.195).

۱-۲-۵- استقلال نسبی: بر اساس

معیار استقلال نسبی، مجموعه امنیتی در جایی وجود دارد که روابط امنیتی، گروهی از کشورها را از سایرین جدا کرده و به یکدیگر پیوند زده است و بر کنش و واکنش‌های درونی شدید امنیتی و کنش و واکنش‌های محدود و ضعیف خارجی حاکم باشد. اساساً

باشد. در خصوص معیار اقتصادی نیز بوزان با تفاوت قائل شدن میان این معیار و پویس‌های سیاسی و نظامی، بر این باور است که عامل اقتصاد در ثبات و انسجام داخلی کشورها نقش دارد و در نتیجه می‌تواند بر مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مؤثر باشد (Buzan, 1991, pp.200-202).

۴-۱- تغییر و تحولات ساختاری در مجموعه امنیتی منطقه‌ای

نکته شایان توجه دیگر در خصوص نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، موضوع چگونگی تغییر و تحول در آن است. بوزان و ویور برای تحلیل این تغییرات از مفهوم ساختارهای اساسی^{۲۸} بهره می‌جویند و بر این باورند که مجموعه‌های امنیتی از وضعیت ثابت و لایتغیری برخوردار نیستند و تحولات و رخدادهای درون و بیرون یک مجموعه امنیتی چهار نوع تحول ساختاری را ممکن است در آن مجموعه ایجاد کند:

۱-۴-۱- حفظ وضع موجود^{۲۹}: مفهوم حفظ وضع موجود بدین معنی است که ساختارهای اساسی امنیت بومی- مانند توزیع قدرت و الگوی دشمنی- به صورت بنیادین تغییر نکنند. این امر به معنی صورت

نپذیرفتن هیچ گونه تغییری در منطقه نیست، بلکه بدین معنی است که تغییراتی بدون تحت‌الشعاع قرار دادن جدی ساختار امنیت منطقه‌ای به‌وقوع پیوسته است (Buzan et al, 1998, p.13).

۱-۴-۲- دگرگونی داخلی^{۳۰}: این دگرگونی زمانی رخ می‌دهد که ساختارهای اساسی در درون مرزهای یک مجموعه منطقه‌ای تغییر یابد. این تغییرات می‌تواند در نتیجه همگرایی سیاسی منطقه‌ای، تغییرات قطعی در نحوه توزیع قدرت و یا شکل‌گیری جایگزین‌های عمده در الگوهای دوستی و دشمنی به‌وجود آید. همچنین این امکان وجود دارد که بر اثر تجزیه یا ادغام نقش‌آفرینان حادث گردد، به آن معنا که واحدهای بزرگ به واحدهای کوچک‌تر تجزیه شود و یا حداقل دو واحد در یکدیگر ادغام گردد. همچنین دستیابی به سلاح‌های استراتژیک می‌تواند به عنوان یک عامل دگرگونی داخلی مؤثر واقع شود (Buzan et al, 1998, p.13).

۱-۴-۳- دگرگونی خارجی^{۳۱}: این مفهوم بدین معنی است که ساختارهای اصلی یک مجموعه منطقه‌ای از طریق

30. Internal transformation
31. External transformation

28. Essential structure
29. Maintenance of the status que

۱-۴-۴- تحت الشعاع قرار دادن

مجموعه^{۳۴}: منظور از تحت الشعاع قرار دادن آن است که یک یا چند قدرت بزرگ خارجی مستقیماً وارد مجموعه منطقه‌ای شده و دینامیک امنیتی بومی را سرکوب نمایند و پویای داخلی مجموعه امنیتی را برهم بزنند. مانند ورود مستقیم نظامی امریکا به منطقه خلیج فارس در سطح بسیار وسیع و گسترده و از بین رفتن پویای درونی مجموعه امنیتی و به بیان دیگر حذف موجودیت مجموعه امنیتی. این امر متفاوت از فرایند معمولی مداخله قدرت‌های بزرگ در تحولات یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است (Buzan et al, 1998, p.14).

۲- ماهیت تحولات امنیتی در قفقاز جنوبی

یکی از نتایج قابل توجه پایان جنگ سرد، ظهور مناطق و مجموعه‌های امنیتی جدید در جمهوری‌های به جا مانده از اتحاد جماهیر شوروی پیشین بود. «منطقه قفقاز جنوبی نیز از جمله محدوده‌ای به وسعت ۱۸۶ هزار کیلومتر مربع از سوی غرب به دریای سیاه و آزوف^{۳۵}، از سوی شرق به دریای خزر، از سمت جنوب به ایران و ترکیه

انبساط^{۳۲} و انقباض^{۳۳} در بیرون از مرزهای خود دچار تغییر شوند. تغییرات جزئی در مرزها به معنی تحت تأثیر قرار دادن ساختارهای اساسی نیست. با وجود این، افزایش یا کاهش دولت‌های (قدرت‌ها) اصلی، تأثیر بنیادین بر نحوه توزیع قدرت و نیز الگوهای دوستی و دشمنی بر جای می‌گذارد. همچنین این مفهوم به وارد شدن یک کشور یا یک قدرت به داخل مجموعه امنیتی اشاره دارد. به طور کلی دگرگونی خارجی می‌تواند از طریق عوامل گوناگونی صورت گیرد. از جمله از طریق پیوستن یک کشور مؤثر خارج از مجموعه، اما در نزدیکی و مجاورت همان مجموعه، ممکن است دگرگونی در مجموعه مورد نظر ایجاد شود یا از طریق مداخله یک قدرت بزرگ جهانی در مجموعه از طریق مقایسه‌هایی که پویای داخلی مجموعه را برهم نزنند و در نهایت قدرت بزرگ را در مجموعه امنیتی جای دهد. مواردی مانند ارسال سلاح و حمایت‌های فنی و آموزشی و یا کمک‌های استراتژیک اقتصادی و مالی توسط قدرت‌های بزرگ به یک یا برخی از واحدهای یک مجموعه امنیتی نیز می‌تواند تأثیرگذار باشد (Buzan et al, 1998, p.14).

و از سمت شمال با یک خط افقی میان رودخانه های دن^{۳۶} و ولگا^{۳۷} و رشته کوه‌های قفقاز محدود شده است» (Karagiannis, 2002, p.6).

از نظر جغرافیای انسانی نیز منطقه قفقاز جنوبی با جمعیتی در حدود ۱۸ میلیون نفر و متشکل از ۵۰ گروه قومی و زبانی و سه دین اسلام، یهود و مسیحیت، یکی از متکثرترین بافت‌های اجتماعی را در جهان به خود اختصاص داده است. از نظر جغرافیای سیاسی نیز این منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در قالب سه جمهوری مستقل آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در نقشه سیاسی اوراسیا ظاهر گشت، اما به دلیل بافت متکثر قومی، نژادی و مذهبی (که بدان اشاره شد) هفت جمهوری خودمختار و چهار استان خودمختار نیز در درون مرزهای سه کشور شکل گرفتند که این امر نتایج قابل توجهی را در روند تحولات منطقه به دنبال داشت. شرایط یادشده به روشنی گویای وجود چالش‌ها و بحران‌های داخلی و ساختاری در این منطقه است که در پیوند با رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موجب حاکم شدن شرایط ناپایدار و شکننده امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی در طی دو دهه اخیر

شده است. هرچند چالش‌ها و بحران‌های امنیتی این منطقه از ابعاد مختلفی برخوردار است، اما می‌توان به منظور تبیین بهتر، آنها را ذیل چهار دسته‌بندی کلان بدین ترتیب مطرح نمود:

۲-۱- چالش‌های هویتی و قومی:

منطقه قفقاز جنوبی به دلیل برخورداری از اقوام و هویت‌های متنوع به بالکان اوراسیا شهرت یافته است. آرامنه، آذری‌ها و گرجی‌ها سه گروه قومی اصلی در منطقه قفقاز جنوبی هستند که جمعیت اصلی سه کشور ارمنستان، آذربایجان و گرجستان را تشکیل داده‌اند. «آرامنه به زبان ارمنی (شاخه‌ای از خانواده بزرگ زبان هند و اروپایی)^{۳۸} تکلم می‌کنند و پیرو آیین مسیحیت هستند، آذری‌ها به زبان ترکی (متعلق به شاخه جنوبی زبان‌های آلتائیک)^{۳۹} صحبت می‌کنند و ۷۵ درصد آنها مسلمان شیعه هستند، گرجی‌ها نیز به زبان گرجی (از خانواده زبانی کارتولیان^{۴۰} از مجموعه خانواده بزرگ ایبری-قفقازی) صحبت می‌کنند و بیش از ۹۵ درصد آنها مسیحی ارتدوکس هستند» (Roudick, 2009, pp.85-105). افزون بر این اکثریت قومی و مذهبی، هر سه کشور

38. Indo-European languages

39. Altaic language

40. Kartvelian language

36. Don

37. Volga

یک چالش امنیتی شده، وجود ذهنیت‌های منفی و اختلافات تاریخی میان برخی از اقوام و هویت‌ها در سطح ملی و کلان است که موجب بروز بحران‌های متعددی در منطقه شده است. نمونه بارز این امر را می‌توان اختلاف و مناقشه دیرپا و تاریخی میان دو هویت و قومیت ارمنی و آذری بر سر منطقه ناگورنو-قره‌باغ مشاهده نمود؛ «مناقشه‌ای که اندکی قبل از استقلال دو کشور آذربایجان و ارمنستان در سال ۱۹۸۸ آغاز شد و دو طرف بر سر مالکیت منطقه ارمنی‌نشین ناگورنو-قره‌باغ که در چهارچوب مرزهای جمهوری آذربایجان (مطابق با مرزبندی‌های دوران

منطقه از اقلیت‌های متعدد قومی نیز برخوردار هستند. به گونه‌ای که صورت‌بندی قومیت‌ها (درصد قوم اکثریت و تعداد اقلیت‌های قومی) در منطقه قفقاز جنوبی نشان می‌دهد که آذربایجان از ۸۳ درصد با ۲۰ اقلیت قومی، ارمنستان ۹۴ درصد با ۸ اقلیت قومی و گرجستان ۷۰ درصد و ۱۱ اقلیت قومی تشکیل شده است. جدول شماره (۱) نشان‌دهنده این تنوع قومی و مذهبی در منطقه قفقاز جنوبی است.

جدول شماره (۱) - شاخص‌های جمعیتی و آمارهای حیاتی در کشورهای منطقه قفقاز (افشردی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰)

ردیف	شاخص	کشور	آذربایجان	ارمنستان	گرجستان
۱	تعداد جمعیت به نفر (تخمین ۲۰۰۰ م)		۷/۷۴۸/۱۶۳	۳/۳۴۴/۳۳۶	۵/۰۱۹/۵۳۸
۲	رشد جمعیت (تخمین ۲۰۰۰ م به درصد)		۰/۲۷	-۰/۲۸	-۰/۶۳
۳	گروه‌های قومی		آذری ۹۰ درصد داغستانی ۳/۲ درصد روسی ۲/۵ درصد ارمنی ۲ درصد (قره‌باغ) دیگر ۲/۳ درصد	ارمنی ۹۳ درصد آذری ۳ درصد روسی ۲ درصد دیگر (عمدتاً کردیزیدی) ۲ درصد	گرجی ۷۰/۱ درصد ارمنی ۸/۱ درصد روسی ۶/۳ درصد آذری ۵/۷ درصد اوستی ۳ درصد آبخاز ۱/۸ درصد دیگر ۵ درصد
۴	مذاهب		مسلمان ۹۳/۴ درصد ارتدوکس روسی ۲/۵ درصد ارتدوکس ارمنی ۲/۳ درصد دیگر ۱/۸ درصد	ارتدوکس ارمنی ۹۴ درصد	ارتدوکس گرجی ۶۵ درصد مسلمان ۱۱ درصد ارتدوکس روسی ۱۰ درصد اپوستولیک ارمنی ۸ درصد نامشخص ۶ درصد
۵	گروه‌های زبانی		آذری ۸۹ درصد روسی ۳ درصد ارمنی ۲ درصد دیگر ۶ درصد	ارمنی ۹۶ درصد روسی ۲ درصد دیگر ۲ درصد	گرجی ۷۱ درصد روسی ۹ درصد ارمنی ۷ درصد آذری ۶ درصد دیگر ۶ درصد

شوروی) قرار داشت، وارد رویارویی پرهزینه‌ای شدند که نهایتاً در جریان جنگ

در این میان آنچه موجب تبدیل این تنوع قومی از سطح یک مسئله اجتماعی به

سال ۹۳-۱۹۹۲ منجر به جدایی بیش از ۲۰ درصد از خاک آذربایجان گشت» (Peimani, 2009, p. 259). علی‌رغم برقراری آتش‌بس میان دو طرف که با کوشش و میانجی‌گری کشورهای منطقه و سازمان‌های منطقه‌ای و نیز گروه مینسک^{۴۱} وابسته به سازمان امنیت و همکاری اروپا^{۴۲} در سال ۱۹۹۴ صورت گرفت، حاکم بودن وضعیت «نه جنگ، نه صلح» در طی دو دهه اخیر نه تنها بر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دو کشور آذربایجان و ارمنستان تأثیر منفی برجای گذاشت، بلکه به دلیل منافع و اهداف قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر پویش‌ها و الگوهای امنیتی کلان منطقه قفقاز جنوبی نیز تأثیرات شگرفی داشت.

بحران مهم دیگر را باید بحران داخلی گرجستان در سه منطقه آبخازیا، اوستیای جنوبی و آجاریا دانست. وقوع جنگ داخلی میان دولت مرکزی گرجستان و مناطق جدایی‌طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی، هزینه‌های مادی و انسانی فراوانی را متوجه منطقه نمود و اگرچه با میانجی‌گری قدرت‌های خارجی به‌ویژه روسیه بین دو طرف آتش‌بس برقرار

گردید، اما به مانند بحران ناگورنو-قره‌باغ حاکم بودن وضعیت «نه جنگ، نه صلح» پیامدهای زیانباری را در پی داشت و در نهایت به مانند آتشی زیر خاکستر در جریان رویدادهای خونین هشتم تا دوازدهم اوت ۲۰۰۸ یک بار دیگر شعله‌ور و منجر به تجزیه بیش از ۲۰ درصد از خاک گرجستان گردید.

علاوه بر موارد یادشده، مسئله دیگری که همواره بر روند پویش‌های هویتی و قومی در منطقه قفقاز جنوبی تأثیرگذار بوده، تحولات قفقاز شمالی است. اگرچه رشته کوه ۱۵۰۰ کیلومتری سرزمین قفقاز را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرده، اما این فاصله طبیعی هرگز به معنای گسسته‌شدن پیوندهای قومی و مذهبی مشترک میان ساکنان دو سوی این رشته کوه نبوده است. تحولات و چالش‌های سیاسی و امنیتی در قفقاز شمالی که بر محور مسائل قومی و مذهبی به‌وقوع پیوسته، تحولات منطقه قفقاز جنوبی را همواره تحت تأثیر خود قرار داده است. «تحولاتی مانند استقلال چچن و جنگ خونین و فرسایشی این منطقه با دولت روسیه، پیدایش جمهوری فدراتیو داغستان، ایجاد جمهوری بالکار-کارچایوژ، ایجاد جمهوری مستقل اینگوش و ایجاد جمهوری گورسکایا بر تحولات سیاسی و امنیتی منطقه

41. Minsk Group

42. Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE)

قفقاز جنوبی به‌ویژه بر نواحی جدایی‌طلب ناگورنو-قره‌باغ، آبخازیا و اوستیای جنوبی تأثیرگذار بوده است» (Barbashin, 2008, pp.1-18).

۲-۲- مرزبندی‌های تحمیلی:

مرزهای مصنوعی به عنوان میراث شوروی سابق همراه با تکثر قومی و نژادی، یکی از عواملی است که زمینه بسیاری از چالش‌های امنیتی منطقه قفقاز جنوبی را فراهم ساخته است. ریشه مرزبندی‌های تحمیلی را باید در سیاست‌های دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق در قبال اقلیت‌های قومی دانست. «به دلیل غلبه ایده و اندیشه جهان‌وطنی و انترناسیونالیسم مکتب مارکسیسم، اجرای فدرالیسم تحمیلی در سال ۱۹۲۲ میلادی در راستای طرح بلشویک‌ها درباره ملیت‌ها) و سازماندهی جمهوری‌های قفقاز در قالب فدراسیون جمهوری‌های شوروی ماوراء قفقاز و در نهایت تصویب قانون اساسی سال ۱۹۳۶ (سازماندهی قومی مبتنی بر همگون‌سازی اجباری) موجب شد عمده مرزهای بین جمهوری‌ها، نواحی و مناطق خودمختار بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های همگون ملی صورت گیرد و ملیت‌های کوچک‌تر که فاقد شروط لازم برای اعمال حق حاکمیت ملی بودند، جمهوری‌های خودمختار خود را شکل

بدهند» (واعظی، ۱۳۸۶، صص ۱۶۰-۱۵۹). این امر زمینه را برای شکل‌گیری واحدهای خودمختار متعدد در قفقاز شمالی و جنوبی بدون توجه به واقعیت‌های جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای فراهم ساخت که با فروپاشی نظام توتالیتر کمونیستی، به مثابه آتش زیر خاکستر موجب شعله‌ور شدن آتش رستاخیز هویت‌های قومی در منطقه گشت.

۲-۳- چالش‌های سیاسی، اجتماعی

و اقتصادی: هر سه کشور منطقه قفقاز جنوبی در فرایند پرفرازونشیب دولت-ملت‌سازی شرایط شکننده‌ای را در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تجربه نموده‌اند. مجموع تحولات دو دهه اخیر حاکی از آن است که «منطقه قفقاز جنوبی به لحاظ حاکمیت ساختارهای دموکراتیک، وارد حوزه سیاسی خاکستری شده است. کشورهای منطقه واجد برخی مؤلفه‌های زندگی دموکراتیک هستند، اما هنوز از رکود دموکراتیک که شامل ایفای نقش ضعیف از سوی شهروندان، سطوح پایین مشارکت سیاسی، سوء استفاده مکرر از قدرت توسط مقامات دولتی، برگزاری انتخابات با مشروعیت مبهم، سطوح بسیار پایین اعتماد عمومی به مؤسسات دولتی و ضعف نهادینه

دولت‌هاست، رنج می‌برند. بدین ترتیب، نقصان دموکراسی، فساد اقتصادی، فقر عمومی، سطوح پایین تعامل اقتصادی با بازارهای جهانی و نهایتاً عمیق‌تر شدن شکاف میان حاکمان و عموم مردم، وضعیت را در قفقاز جنوبی بیش از پیش نگران‌کننده کرده است» (Carothers, 2002, pp. 243-276). برآیند عینی تحولات یادشده را می‌توان در تحولات ارمنستان (از جمله کودتای روبرت کوچاریان علیه لئون تر پتروسیان در سال ۱۹۹۷، حمله به پارلمان ارمنستان در اکتبر ۱۹۹۹ و کشته شدن نخست وزیر، رئیس پارلمان و چند وزیر کابینه و اوضاع نامساعد اقتصادی در نتیجه دو دهه انزوای سیاسی و اقتصادی)، آذربایجان (از جمله سرنگونی دولت ایاز مطلباف در سال ۱۹۹۳ و انحصاری شدن قدرت در خاندان علی‌اف، برگزاری انتخابات فرمایشی و کنترل شده، سرکوب آزادی‌های اساسی و وابستگی شدید اقتصادی به درآمدهای نفتی) و گرجستان (سرنگونی زویاد گامساخوردیا در سال ۱۹۹۱، انحصار قدرت از سوی شواردنازه، وقوع ناآرامی‌های سیاسی گسترده به‌ویژه وقوع انقلاب گل رز در سال ۲۰۰۳ و اوضاع نامساعد اقتصادی و اجتماعی در نتیجه بحران تجزیه‌طلبی) در طی دو دهه اخیر

مشاهده نمود که به دلیل شدت و گستردگی از سطح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراتر رفته و جنبه امنیتی به خود گرفته است.

۲-۴- رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و

فرامنطقه‌ای: منطقه قفقاز پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ از اهمیت خاصی در ژئوپلیتیک اوراسیا برخوردار گشت و چشم‌اندازی از منازعه تا همکاری بین سه کشور قفقاز با بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه، ایران و ترکیه و نیز قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، ناتو و ایالات متحده امریکا شکل گرفت. به عبارت دیگر نحوه تعامل و یا تقابل هر یک از بازیگران یادشده، تأثیرات قابل توجهی بر نوع مناسبات امنیتی منطقه قفقاز جنوبی در طی دو دهه اخیر بر جای گذاشت. از این رو شناخت بهتر اهداف و منافع هر یک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به درک بهتر تحولات امنیتی این منطقه یاری خواهد رساند.

۲-۴-۱- بازیگران منطقه‌ای:

«کشورهای ایران، روسیه و ترکیه که در مجاورت مرزهای منطقه قفقاز جنوبی قرار دارند، علاوه بر هدف توسعه نفوذ خود در منطقه، دارای برخی نگرانی‌های امنیتی نیز بوده و هستند و بخشی از نقش‌آفرینی این

درگیری در قره‌باغ به عنوان میانجی نقش مؤثری داشت. از سویی دیگر، ترکیه نیز همواره از جمله بازیگران فعال منطقه قفقاز جنوبی در طی دو دهه اخیر بوده است. «پیوندهای قومی، زبانی و مذهبی موجب پیوند ترکیه با کشورهای اسلامی آسیای مرکزی و قفقاز مانند آذربایجان و منافع اقتصادی موجود در منابع انرژی حوزه خزر و نیز منافع سیاسی ناشی از تمایل به ایفای نقش برتری منطقه‌ای، موجب پیوند ترکیه با کشورهای غیر اسلامی و غیر ترک مانند گرجستان شده است» (Oliker, 2003, p.199).

۲-۴-۲- بازیگران فرامنطقه‌ای:

برخلاف اکثر بازیگران منطقه‌ای که اهداف و منافعشان در منطقه قفقاز جنوبی بر اساس منافع و امنیت ملی تعریف می‌شود، اهداف و منافع بازیگران فرامنطقه‌ای بر اساس منافع راهبردی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرد. ایالات متحده آمریکا از جمله بازیگران فرامنطقه‌ای است که در فضای اوراسیا در جستجوی اهداف اقتصادی و ژئواستراتژیک قصد دارد فرایندهای منطقه‌ای را با اجرای استراتژی ترکیب و تحت کنترل خود بگیرد. «بنا به اظهار برژینسکی، اهداف

کشورها متوجه کسب بازدارندگی تهدیدات در این منطقه می‌باشد» (داداندیش، ۱۳۸۶، ص ۸۲). پیوستگی جغرافیایی، قومی و مذهبی بازیگران منطقه‌ای با کشورهای منطقه قفقاز جنوبی به گونه‌ای است که این کشورها هرگونه تحول امنیتی در این منطقه را در راستای امنیت ملی خود تعبیر و تفسیر می‌کنند. حضور فعال این کشورها در تحولات منطقه از جمله بحران ناگورنو-قره‌باغ، بحران داخلی گرجستان و ائتلاف‌بندی‌های منطقه‌ای (صرف‌نظر از اهداف و نتایج مثبت و منفی آن) نشان‌دهنده میزان حساسیت نسبت به تحولات منطقه قفقاز جنوبی به‌ویژه در بعد امنیتی است.

«ایران قفقاز را منطقه امنیتی خود می‌داند و نمی‌تواند نسبت به تنش‌های قومی-نژادی و تحولات امنیتی این منطقه بی‌تفاوت باشد. دامن زدن بر ملی‌گرایی و پافشاری اقلیت‌ها بر جدایی‌طلبی در اوضاع شکننده قفقاز که اقوام زیادی در کنار هم زندگی می‌کنند، می‌تواند یک تهدید منطقه‌ای محسوب شود» (Robins, 1994, p.70). به همین جهت ایران در دو دهه گذشته تلاش کرده است که در تحولات مهم منطقه قفقاز نقش ایفا نماید. بر مبنای این رویکرد ایران بلافاصله پس از

امریکا در اوراسیا به شرح زیر ارزیابی شده است:

۱- هدف کوتاه‌مدت یا پنج‌ساله که عبارت است از تثبیت و پایدار کردن تکثرگرایی ژئوپلیتیکی رایج در نقشه اوراسیا؛ این استراتژی مزیت ارائه یک مانور سیاسی و فریب دیپلماتیک را در جهت پیشگیری از پیدایش ائتلافی خصومت‌آمیز که بتواند پیشتازی امریکا را به مبارزه بطلبد، به همراه خواهد داشت.

۲- هدف میان‌مدت یا بیست ساله که بایستی در جهت پیدایش شرکای سازگار استراتژیک هدایت شود تا رهبری امریکا را برای تأمین امنیت دلخواه از طریق همکاری در دو سوی اوراسیا شکل دهد.

۳- هدف سوم یا درازمدت امریکا در اوراسیا می‌تواند به عنوان هسته جهانی مسئولیت در اشتراک سیاسی نهفته باشد. بنابراین هیچ دولتی احتمالاً توان رقابت در هر چهار بعد نظامی، اقتصادی، فناوری و فرهنگی را که تشکیل‌دهنده نفوذ سیاسی هستند، ندارد. تنها جایگزین واقعی رهبری امریکا اغتشاشات بین‌المللی خواهد بود» (امیراحمدیان، ۱۳۸۴، ص ۴۵). بر این اساس است که «ایالات متحده منطقه قفقاز را حوزه منافع استراتژیک خود اعلام می‌کند و حضور

در منطقه را در راستای تحت فشار قرار دادن فدراسیون روسیه در فضای ژئوپلیتیکی این کشور تعریف می‌کند» (Fairbanks, 2001, p.47).

همچنین ناتو امنیت اروپا را با برقراری امنیت در قفقاز مرتبط می‌داند و در چهارچوب برنامه مشارکت برای صلح در صدد عضویت کامل کشورهای منطقه در ترتیبات امنیتی جهان غرب است» (Frederick, 2003, pp.7-11).

نیز تهدیدات بالقوه علیه امنیت اروپا در شرایط جدید جهانی را که شامل موقعیت جغرافیایی، تحولات مبهم و تداوم قدرت نظامی روسیه، تهدیدات نوین شامل مناقشات ملی، مذهبی، قومی و فرهنگی در شرق و جنوب شرقی از جمله بخشی از شوروی سابق و تهدیدات فرا اروپایی به‌ویژه از ناحیه شمال آفریقا و خاورمیانه می‌باشد، ارزیابی نمود و توجه ویژه به منطقه قفقاز جنوبی را در دستور کار قرار داد» (Mahneke, 1993).

این اتحادیه سیاست همسایگی اروپا^{۴۳} در سال ۲۰۰۳ را تدوین نمود و نماینده ویژه‌ای را برای قفقاز جنوبی تعیین کرد. همچنین دستور کاری تحت عنوان طرح اقدام^{۴۴} برای تنظیم روابط بین اتحادیه اروپا و کشورهای

43. The European Neighborhood Policy- ENP
44. Action Plan.

بحران ناگورنو-قره باغ، حفظ بسیاری از پایگاه‌های نظامی دوران شوروی به همراه حفظ و تداوم پیوندهای گسترده اقتصادی به‌ویژه در بخش انرژی با کشورهای منطقه، حاکی از نقش فعال روسیه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار در منطقه قفقاز جنوبی است» (Rywkina, 2003, p.4). از سویی دیگر فدراسیون روسیه علاوه بر تعریف اهداف و منافع خود بر اساس ملاحظات امنیت ملی، به عنوان یک قدرت بزرگ نیز نقش‌آفرینی می‌کند. «در واقع یکی از مهم‌ترین اصول و اهداف نظامی-امنیتی روسیه در حوزه خارج نزدیک، تداوم حضور نظامی روسیه در جمهوری‌ها، تحکیم پیمان امنیت جمعی تاشکند و حفاظت مشترک از مرزها، ممانعت از نفوذ نظامی-امنیتی دیگر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در این جمهوری‌ها خصوصاً جمهوری‌های قفقاز جنوبی می‌باشد» (داداندیش، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰). از این منظر اهداف و منافع روسیه در منطقه قفقاز جنوبی بخشی از رقابت راهبردی این کشور با قدرت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و ناتو تعریف می‌شود. بر همین اساس تحولاتی مانند حمایت جهان غرب از تحولات ضد روسی مانند انقلاب‌های رنگی در فضای اوراسیا از جمله در گرجستان،

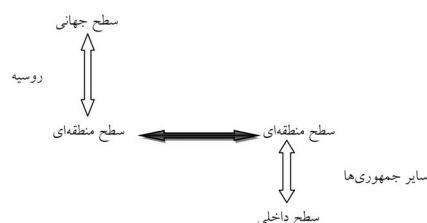
منطقه طراحی نمود و با ارائه کمک‌های مالی قابل توجه به کشورهای منطقه در صدد پیشبرد اهداف خاص خود در حوزه‌های مختلف و در نهایت حضور مستقیم و گسترده اروپا در عرصه تحولات منطقه قفقاز جنوبی است.

۲-۴-۳- وضعیت خاص فدراسیون

روسیه: اطلاق عنوان «خاص» برای فدراسیون روسیه از آن روست که «وضعیت منطقه قفقاز جنوبی در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی برای این کشور حائز اهمیت است» (Buzan, et al, 1998, p.435). در نتیجه از یک سو به دلیل قرابت جغرافیایی و تأثیر مستقیم تحولات منطقه قفقاز جنوبی بر امنیت ملی روسیه، این کشور در شمار بازیگران منطقه‌ای است. «از این رو، مسکو از ابتدای دهه ۱۹۹۰ با اطلاق منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یکی از حوزه‌های خارج نزدیک^{۴۵} نگاه ویژه‌ای به منطقه معطوف داشت. مقابله و کنترل پیوندهای قومی و مذهبی میان دو سوی قفقاز شمالی و جنوبی (به‌ویژه در مورد چچن و داغستان)، حمایت از اقلیت‌های قومی در گرجستان (ابخازیا و اوستیای جنوبی) و پشتیبانی از ارمنستان در مقابل آذربایجان و نیز ترکیه در

45. Near Abroad

گسترش ناتو به شرق، طرح استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا بر نوع رویکرد و استراتژی روسیه در قبال کشورهای منطقه قفقاز جنوبی بسیار تأثیرگذار بوده است. نمودار زیر نشان‌دهنده وضعیت خاص روسیه در منطقه قفقاز جنوبی است (Buzan and Waver, 2003, p.435).



نکته دیگری که می‌توان آن را مخرج مشترک همکاری و رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تحولات منطقه قفقاز دانست، موضوع انرژی و چگونگی انتقال آن است. «به گونه‌ای که مزیت اصلی ژئوپلیتیک این منطقه، کنترل جریان انتقال منابع نفت و گاز به بازارهای مصرف است» (Buzan, et al, 1998, p.422). این امر موجب شده است که «موضوع امنیت قفقاز به عنوان موضوعی منطقه‌ای و جهانی مورد توجه قرار گیرد و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، استراتژی امنیتی خود را با استراتژی صادرات نفت و خطوط انتقال نفت و گاز گره بزنند» (Russetsky, 2002, pp.29-36). چالش‌های پدیدآمده بر سر طرح‌هایی مانند خط لوله

نابوکو و باکو-تفلیس-جیهان که موجب صف‌آرایی کشورهای مختلف در مقابل یکدیگر شد، نمونه بارز پیوند میان امنیت و سیاست با مسائل انرژی در منطقه قفقاز جنوبی است. نتیجه کلی آنکه تقابل منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حوزه‌های مختلف، یکی از چالش‌های عمده امنیتی منطقه قفقاز جنوبی به شمار می‌رود و در بسیاری از موارد تأثیر این عامل موجب امنیتی شدن مسائل غیر امنیتی می‌شود که هزینه‌های سنگینی را متوجه کشورهای منطقه کرده است.

۳- قفقاز جنوبی: یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای

به طور کلی در آثاری که در طی دو دهه اخیر در زمینه تحولات امنیتی منطقه قفقاز جنوبی نگاشته شده است، دو رویکرد کلان را می‌توان مشاهده نمود. رویکرد نخست توصیف تحولات امنیتی منطقه بدون کاربست هرگونه چهارچوب نظری در تبیین تحولات است (ترک‌زاد، ۱۳۸۲؛ حیدری، ۱۳۸۲؛ موسوی، ۱۳۸۲؛ مرادی، ۱۳۸۶). رویکرد دوم، تحلیل تحولات امنیتی منطقه با بهره‌گیری از چهارچوب نظری است (کاظمی، ۱۳۸۰؛ Peimani, 2009). اما غالب این آثار نیز به دلیل کاربست نظریات سنتی

۳-۱- مفهوم منطقه در قفقاز جنوبی

بر اساس آنچه در بخش نظری این نوشتار بدان اشاره شد، منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یک نظام منطقه‌ای ذاتاً بازتعریف می‌شود که بر مبنای آن تحولات کلان نظام بین‌الملل و سیاست قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با نفوذ در این منطقه بر روند تحولات آن تأثیرگذار هستند. در این راستا الگوهایی که در طی دو دهه اخیر از سوی کشورهای منطقه و خارج از آن برای ایجاد یک نظام امنیت منطقه‌ای پیشنهاد شده است (هرچند هرگز رنگ واقعیت به خود نگرفت) به خوبی گویای بازبودن ذاتی منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یک نظام منطقه‌ای و به عبارتی بهتر یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است. این الگوها شامل:

- الگوی قفقازی یعنی همکاری امنیتی میان سه کشور قفقاز جنوبی مانند طرح «خانه مشترک قفقاز» شوارنادزه رئیس جمهور پیشین گرجستان؛
- الگوی همکاری‌های منطقه‌ای فراگیرتر که در آن سه کشور حوزه قفقاز در همکاری امنیتی با کشورهای همسایه قرار می‌گیرند. مانند ایده ۳+۳ ایران برای

در حوزه امنیت مانند رئالیسم و نئورئالیسم، تبیین صحیح و جامعی از تحولات پیچیده و چندبعدی امنیتی منطقه قفقاز جنوبی به‌دست نمی‌دهد. این در حالی است که «منطقه قفقاز جنوبی به دلیل اتخاذ سیاست‌های رقابت‌جویانه دولت‌های منطقه، موجودیت بازیگران غیر دولتی و چالش‌های درونی و بیرونی تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی یا مجموعه استراتژیک یکپارچه^{۴۶} است» (Blank, 1998, p.15). و از این رو کاربست نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بر منطقه قفقاز جنوبی با برقراری پیوند میان چالش‌های امنیتی که در بخش پیشین بدان اشاره شد، می‌تواند بینش و درک جامع‌تری از تحولات منطقه به‌دست دهد. در واقع این نظریه با برقراری پیوند میان چالش‌های مختلف امنیتی و نیز توجه به نقش، اهداف و منافع کنشگران مختلف ذی‌نفوذ موجب درک بهتر و جامع‌تری از تحولات منطقه قفقاز جنوبی خواهد شد. در این بخش کوشش می‌شود این امر با انطباق مهم‌ترین مؤلفه‌های این نظریه با تحولات امنیتی منطقه قفقاز جنوبی محقق شود.

همکاری سه کشور همسایه قفقاز یعنی ایران، ترکیه و روسیه با سه کشور قفقاز؛

- ایده ۱+۳ روسیه در راستای همکاری امنیتی روسیه با این سه کشور؛

- ایده ۲+۳ ارمنستان برای همکاری روسیه و ایران با سه کشور قفقاز؛

- ایده ۲+۳+۳ آذربایجان برای همکاری میان سه کشور قفقاز با سه کشور همسایه و همچنین اروپا و امریکا» (واعظی، ۱۳۸۲، ص ۲۸).

۲-۲- مؤلفه‌های اصلی مجموعه

امنیتی منطقه‌ای در قفقاز جنوبی

۳-۲-۱- منطقه قفقاز جنوبی و وابستگی متقابل امنیتی

منطقه قفقاز جنوبی به دلیل میراث دوران شوروی سابق و شرایط حادث شده پس از استقلال، به عنوان منطقه‌ای که مفهوم وابستگی متقابل امنیتی میان واحدهای آن صدق می‌کند، تعریف می‌شود. در واقع شکل و ماهیت روندها و چالش‌های امنیتی در این منطقه به‌ویژه مسائل هویتی و قومی، شرایط ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک به‌خصوص در حوزه انرژی به گونه‌ای است که در یک وابستگی امنیتی، واحدهای تشکیل‌دهنده این مجموعه امنیتی به هم وابسته‌اند، به طوری که هر تحول در

یکی از واحدهای آن پدید آید، در نقطه دیگری تأثیرگذار است. این امر در سطوح مختلف قابل شناسایی است.

در سطح درون منطقه‌ای، وجود پیوندهای مشترک قومی و هویتی میان اقلیت‌های منطقه قفقاز جنوبی موجب وابستگی و تأثیرپذیری شدید پوی‌های امنیتی شده‌است. «به گونه‌ای که هویت قومی نقش مهمی در توسعه ناسیونالیسم قومی و در نتیجه تشدید مناقشات، منابع تهدید و ادعاهای متقابل داشته است» (Vssilieva, 2003, p.175). پیوندهای

ارمنی‌های ساکن در قفقاز جنوبی با ارمنستان و نیز پیوندهای زبانی و قومی آذری‌ها با ترکیه نیز در همین راستا قابل تحلیل است. پیوندهای قومی دو سوی قفقاز نیز به گونه‌ای است که «نگرانی امنیتی تمام جمهوری‌های ماوراء قفقاز^{۴۷} به نحو قابل توجهی با مسائل قفقاز شمالی در ارتباط است. به عبارتی دیگر کارآمدی دولت‌های منطقه ماوراء قفقاز بدون حداقل ثبات سیاسی در قفقاز شمالی غیر قابل تصور است» (Karagiannis, 2002, p.6). افزون بر این، منافع سیاسی و ژئوپلیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و نیز منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای

47. Transcaucasus

در واقع به جای آنکه ازدیاد قدرت در یکی از واحدهای منطقه قفقاز جنوبی، در یک فرایند وابستگی متقابل امنیتی مثبت، موجب بهبود شرایط امنیتی و شکل‌گیری روندهای همکاری جویانه امنیتی شود، در یک معادله جبری با حاصل جمع صفر، ازدیاد قدرت در یک واحد به سرعت تأثیر منفی بر امنیت ملی واحدهای دیگر بر جای می‌گذارد و روندهای تقابل جویانه و منازعات مختلف امنیتی شکل می‌گیرد که ریشه آن را باید در دامنه گسترده اختلافات هویتی، قومی و سوءظن‌های موجود میان کشورهای منطقه جستجو نمود. نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در بحران قره‌باغ و شرایط نه جنگ و نه صلح میان ارمنستان و آذربایجان مشاهده نمود.

از این رو شاهد هستیم که به موازات افزایش توانایی نظامی آذربایجان (به دنبال افزایش بهای جهانی نفت) احساس نگرانی و ناامنی در ارمنستان تشدید می‌شود و این کشور را به انعقاد قراردادهای نظامی جدید با روسیه سوق می‌دهد. به دلیل شرایط حاکم بر اوستیای جنوبی و آبخازیا، همین وضعیت را می‌توان در نحوه برداشت و رفتار اقلیت‌های قومی در آبخازیا و اوستیای جنوبی نسبت به دولت مرکزی گرجستان و نیز

و رقابت‌های میان آنها شرایطی را رقم زده است که منطقه قفقاز جنوبی در یک چرخه تأثیر و تأثر امنیتی قرار گیرد و امنیت هر یک از واحدهای آن بدون در نظر گرفتن واحدهای دیگر امکان‌پذیر نباشد. «بر همین اساس است که شاهد هستیم بحران اوت ۲۰۰۸ گرجستان علاوه بر تأثیرات درون منطقه‌ای، به سرعت ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی به خود گرفت و ضمن تأثیرگذاری بر امنیت ملی کشورهای منطقه، موجب رویارویی روسیه و جهان غرب در سطح بین‌المللی نیز گردید» (کالچی، الف، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳). واکنش سریع و مداخله مستقیم قدرتی اروپایی به نام فرانسه در جریان این بحران و ارائه طرح صلح شش ماده‌ای از سوی نیکولاس سارکوزی و برگزاری چندین دور گفتگوهای صلح در ژنو با مشارکت سازمان ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا، امریکا، روسیه، گرجستان و مناطق جدایی طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ نشان‌دهنده عمق وابستگی متقابل امنیتی میان بازیگران مختلف در این منطقه است.

از سویی دیگر روند تحولات امنیتی در طی دو دهه اخیر حاکی از وجود وابستگی متقابل امنیتی منفی در قفقاز جنوبی است.

رویکرد دولت گرجستان نسبت به سیاست‌های فدراسیون روسیه مشاهده نمود. برآیند این تحولات حاکی از آن است که علی‌رغم وجود وابستگی متقابل امنیتی میان واحدهای منطقه قفقاز جنوبی، غلبه بعد منفی این وابستگی موجب شده است تا این منطقه نتواند روندهای امنیتی همکاری جویانه را در قالب یک نظام امنیت منطقه‌ای در طی دو دهه اخیر تجربه نماید.

۳-۳- الگوهای دوستی و دشمنی

در قفقاز جنوبی: سیاست‌ها و عملکرد دولت‌های منطقه قفقاز جنوبی با یکدیگر و جریان‌ها و گروه‌های فروملی و نیز قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حاکی از وجود احساس تهدید و یا ترس متقابل است که در نتیجه ترکیب عوامل متعدد ذهنی و عینی به وجود آمده است. یکی از بارزترین نمونه‌های این امر را می‌توان در مسئله پویش اقلیت‌های قومی نسبت به دولت‌های منطقه قفقاز دانست که تأثیر شگرفی بر روند تحولات امنیتی منطقه برجای نهاده است. «در واقع ترکیب عواملی مانند نحوه توزیع جغرافیایی اقلیت‌های قومی (مبتنی بر مدل‌های نه‌گانه پی‌تر هاگت)،^(۱) توزیع قدرت سیاسی به صورت عمودی، وجود ذهنیت منفی در اقلیت قومی نسبت به قوم اکثریت

از جمله وقوع رویدادی مانند جنگ میان قوم اقلیت و قوم اکثریت، اقداماتی مانند نسل‌کشی و پاکسازی قومی از سوی قوم اکثریت و ترکیب آن با موارد عینی مانند عدم توجه به منزلت اجتماعی و مسائل فرهنگی قوم اقلیت، توزیع نامناسب و ناعادلانه بودجه و درآمدهای اقتصادی، عدم مشارکت اقلیت قومی در ساختار سیاسی و چرخش قدرت تنها در میان قوم اکثریت، (مبتنی بر تئوری عوامل ذهنی و عینی راتچاپلید و شاپفلین).^(۲) وجود چنین عواملی موجب شده است تا جنبش‌های قومی به جای آنکه در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی، مخاطب خود را جامعه مدنی قرار دهد و برای تحقق اهداف خود شیوه‌های مدنی و غیر خشونت‌آمیز را در پیش گیرند؛ با تبدیل نمودن خواست‌های قابل مذاکره به خواست‌های غیرقابل مذاکره، به شکل کلاسیک و با بهره‌گیری از شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز و بعضاً خونین و مرگبار، مطالبات خود را صرفاً متوجه قدرت سیاسی و استقلال از دولت مرکزی نمایند و راه تجزیه را در پیش گیرند» (کالچی، ب، ۱۳۸۸، ص ۱۳۳). نمونه عینی این وضعیت را می‌توان در بحران قره‌باغ و وقوع جنگ میان آذربایجان و ارمنستان و نیز وقوع جنگ

عضویت در ناتو و اتحادیه اروپا (هرچند با شدت و ضعف متفاوت)، عضویت دو کشور در پیمان گووام^{۴۹} (به همراه کشورهای اوکراین، ارمنستان و مولداوی) به موازات خروج دو کشور از پیمان امنیتی تاشکند^{۵۰} و خروج گرجستان از جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع نشانه روشنی از تلاش کشورهای منطقه برای ایجاد موازنه قدرت با فدراسیون روسیه به شمار می‌رود که با تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای مانند سازمان همکاری شانگهای و سازمان امنیت دسته جمعی در صدد حفظ تسلط خود بر کشورهای خارج نزدیک است» (Buzan et al, 1998, pp.409-411).

در این میان نکته شایان توجه این است که تحولات یادشده با این ادعای بوزان همخوانی دارد که میان الگوهای دوستی و دشمنی با توازن قدرت تفاوت وجود دارد و چنین الگوهایی متأثر از مسائل تاریخی (اختلافات مرزی و ارضی و تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر) شکل می‌گیرد. اگر بن‌مایه الگوهای دوستی و دشمنی و نیز توازن قوای شکل گرفته میان کشورهای منطقه قفقاز جنوبی با کشورهای پیرامونی و فرامنطقه‌ای را اختلافات ارضی و

داخلی در گرجستان میان اقلیت‌های آبخازی و اوستیایی با دولت مرکزی دانست که با برجای گذاشتن هزاران کشته و زخمی و آواره موجب شکل‌گیری ذهنیتی بسیار منفی و حتی نفرت‌انگیز نسبت به قوم اکثریت و اقلیت و رهبران آنان گردید.

برآیند کلی این وضعیت، شکل‌گیری الگوهایی از دوستی و دشمنی میان کشورهای منطقه و نحوه تعامل و تقابل آنها با قدرت‌های پیرامونی و فرامنطقه‌ای است. به گونه‌ای که طیف قابل توجهی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت و یا طیفی از دشمنی و خصومت‌های آشکار تا هراس و سوءظن میان کنشگران یادشده قابل مشاهده است. «به عبارت دیگر منافع بین‌المللی قدرت‌های بزرگ در منطقه در پیوند با سوء ظن‌های منطقه‌ای موجب تشدید فرایند قطبی شدن^{۴۸} سیاست‌ها و مناقشات منطقه قفقاز جنوبی شده و مسیر منطقه را برای دستیابی به ثبات و امنیت با پیچیدگی و دشواری همراه ساخته است» (Cornell, 2004, p.5). برآیند این تحولات را می‌توان در نحوه عضویت و یا خروج کشورهای منطقه در سازمان‌های منطقه‌ای مشاهده نمود. «کوشش گرجستان و آذربایجان برای

مرزی و نیز اختلافات قومی میان آذربایجان و ارمنستان و نیز گرجستان با فدراسیون روسیه بدانیم، به خوبی این ادعای بوزان در منطقه قفقاز جنوبی به اثبات می‌رسد.

۳-۴- تأثیر همجواری در ایجاد

مجموعه امنیتی قفقاز جنوبی : شرایط جغرافیایی منطقه قفقاز جنوبی به گونه‌ای است که به خوبی می‌توان معیار «مجاورت» را به عنوان یکی دیگر از معیارهای وجود یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای تمیز داد. کنش و واکنش دولت‌های منطقه نسبت به یکدیگر در قالب الگوهای دوستی و دشمنی و نیز توازن قدرت، نگرش‌های متفاوت هر دولت نسبت به محیط پیرامونی خود و رابطه آن با شدت تهدیدات سیاسی و نظامی را می‌توان در میان تحولات دو دهه اخیر منطقه به روشنی مشاهده نمود. نگرش متفاوت گرجستان نسبت به محیط امنیتی قفقاز جنوبی و کوشش برای عضویت در نهادهای امنیتی یورو-آتلانتیکی مانند ناتو به موازات خروج از مجموعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، اتحاد سنتی ارمنستان و روسیه و پیوندهای امنیتی آذربایجان و ترکیه حاکی از آن است که مجموعه امنیتی قفقاز با توجه به مجاورت و پیوستگی جغرافیایی و نیز و چالش‌های درونی خود (به‌ویژه

چالش‌های هویتی و قومی) تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است که از جزء به کل و یا به عبارتی دیگر از درون به بیرون شکل می‌گیرد.

۳-۵- شرایط بازیگران مؤثر در

قفقاز جنوبی: افزون بر موارد یادشده، «وجود حداقل دو بازیگر مؤثر» یکی از مهم‌ترین معیارهای بوزان در تعریف یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای است. در تطبیق این معیار با شرایط منطقه قفقاز جنوبی در دو حالت امکان‌پذیر است. نخست اگر به این مسئله در چهارچوب تحولات درونی منطقه قفقاز نگریسته شود، هر سه کشور آذربایجان، گرجستان و ارمنستان را می‌توان با توجه به هم‌سطح بودن نسبی قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی به عنوان بازیگران مؤثر منطقه قفقاز جنوبی به شمار آورد. روند تحولات منطقه به‌ویژه جنگ‌های به‌وقوع پیوسته نیز حاکی از آن است که هر سه کشور یادشده توان پویای و تأثیرگذاری خاص خود را بر پویای امنیتی منطقه دارا هستند. دوم اینکه در چهارچوبی وسیع‌تر و با در نظر گرفتن قدرت‌های پیرامونی و فرامنطقه‌ای (ایران، روسیه، ترکیه، امریکا و اتحادیه اروپا) به عنوان بخشی از مجموعه امنیتی قفقاز جنوبی به این موضوع نگریسته شود. در این

جغرافیایی، شرایط و چالش‌های درونی منطقه قفقاز جنوبی به‌ویژه مسائل هویتی و قومی که نقش بسیار مهم در تحولات امنیتی منطقه دارد، به گونه‌ای است که علی‌رغم پیوندها و تأثیرپذیری از قدرت‌های پیرامونی و فرامنطقه‌ای، شاهد نوعی استقلال نسبی- نه مطلق- از دیگر مجموعه‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی، شرق اروپا، خلیج فارس و خاورمیانه است. «در واقع روابط امنیتی، رقابت‌ها، منافع و الگوهای دوستی و دشمنی به گونه‌ای با یکدیگر وابستگی متقابل دارند و به اندازه کافی با اهمیت است که از سایر مجموعه‌های امنیتی تمیز داده شود» (Karagiannis, 2002, p:6).

۳-۳- مؤلفه‌های فرعی مجموعه امنیتی منطقه‌ای در قفقاز جنوبی

در هستی‌شناختی مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی باید به میزان واقعی انطباق شرایط منطقه با مؤلفه‌های فرعی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای (فرهنگ، نژاد، قومیت و اقتصاد) توجه نمود. اگر چه در بعد فرهنگی، حاکمیت حداقل ۲۰۰ ساله فرهنگ روس و کمونیستی (در دوران روسیه تزاری و شوروی) تأثیرات قابل توجهی در سه کشور منطقه برجای نهاد، اما رستاخیز هویت‌های قومی و نژادی و خرده فرهنگ‌های

حالت نیز به دلیل انطباق نسبی مجموعه‌های امنیتی با واقعیت‌های جغرافیایی و نیز وجود الگوهای دوستی و دشمنی و نیز توازن قدرت، باز هم می‌توان شاهد حداقل دو بازیگر قدرتمند و مؤثر در کنار بازیگران کوچک و ضعیف مانند ارمنستان و گرجستان بود. همچنین روند تحولات منطقه نشان می‌دهد تنها هنگامی بازیگران کوچک تهدیدکننده منافع یک قدرت بزرگ بوده و هستند که اتحاد استراتژیک با یک قدرت بزرگ دیگر را در دستور کار خود قرار داده‌اند. «نگرانی روسیه از عضویت احتمالی گرجستان در ناتو و واکنش شدید به امضای پیمان مشارکت استراتژیک گرجستان- امریکا»^{۵۱} در سال ۲۰۰۹ به خوبی گویای این امر است» (کالچی، ج، ۱۳۸۸، ص ۱۶).

۳-۶- استقلال نسبی منطقه قفقاز

جنوبی: آخرین معیار مهم بوزان در تعریف و شناسایی یک مجموعه امنیتی، بحث استقلال نسبی آن از سایر مجموعه‌هاست. منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یک مجموعه سطح پایین امنیتی، متشکل از دولت‌های محلی با دامنه محدودی از قدرت، به شدت متأثر از کنش و واکنش‌های شدید امنیتی از درون است. به عبارت دیگر، شرایط و وضعیت

51. Georgia-USA Treaty on Strategic Partnership

متکثر و رویارویی آنها با یکدیگر پس از فروپاشی شوروی مانع از شکل‌گیری یک سازمان محلی مانند اتحادیه عرب بر پایه مشترکات فرهنگی، نژادی و قومی گردید. شکست کوشش‌های ادوارد شوارنادزه در تحقق طرح «خانه مشترک قفقاز» به خوبی گویای این واقعیت است. در بعد اقتصادی نیز وضعیت کشورهای منطقه به دلیل گذار از اقتصاد متمرکز و دولتی سوسیالیستی به اقتصاد بازار آزاد، تحمیل هزینه‌های سنگین ناشی از اختلافات و درگیری‌های نظامی (بین آذربایجان و ارمنستان و نیز گرجستان و روسیه) و قرار گرفتن در ائتلاف‌های سیاسی و نظامی مختلف و حتی متعارض مانع از شکل‌گیری یک سازمان محلی مانند شورای همکاری خلیج فارس بر پایه مشترکات اقتصادی در منطقه قفقاز جنوبی شده است.

۴- فرایند تغییرات در مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی

چنانچه در بخش چهارچوب نظری اشاره شد، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای از وضعیت ثابت و بدون تغییری برخوردار نیستند و در روند تحولات خود امکان تغییر و تجربه پویای جدید را دارند. منطقه قفقاز جنوبی نیز به عنوان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، علی‌رغم برخورداری از

برخی ساختارها و ویژگی‌های سنتی و پایدار، از این امر مستثنی نیست. روند تحولاتی را که در منطقه قفقاز جنوبی از سال ۲۰۰۸ به وقوع پیوسته است، می‌توان مقدمه‌ای برای ایجاد تغییرات تدریجی و آرام الگوهای سنتی امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی دانست. در این بخش کوشش می‌شود این تغییرات در چهار حوزه مورد نظر بوزان و ویور یعنی حوزه حفظ وضع موجود، دگرگونی داخلی، خارجی و تحت‌الشعاع قراردادن مورد واکاوی قرار گیرد تا درک بهتری از تحولات سال‌های اخیر منطقه قفقاز جنوبی حاصل شود.

۴-۱- حفظ وضع موجود: شرایط منطقه قفقاز جنوبی حاکی از آن است که علی‌رغم تغییرات به‌وقوع پیوسته در منطقه در سال‌های اخیر، ساختارهای اساسی این منطقه به عنوان یک مجموعه امنیتی تغییر نکرده است. اگرچه رویارویی نظامی گرجستان و روسیه، جدایی بیش از ۲۰ درصد از خاک گرجستان و بهبود روابط ارمنستان و ترکیه موجب بروز تغییراتی در سطح منطقه گردید، اما این تحولات به معنی تحت‌الشعاع قرار دادن جدی ساختار امنیت منطقه‌ای نیست و منطقه همچنان شاهد تداوم الگوهای سنتی دوستی و دشمنی و نیز توازن قدرت در قالب ائتلاف‌های مختلف است. بر این اساس «در

را به عرصه تحولات سیاسی و امنیتی منطقه قفقاز جنوبی به دنبال داشت. چنین شرایطی نسبت به تجزیه قره‌باغ از آذربایجان که به جداشدن بخشی از خاک این کشور انجامید، نیز صادق است. در همین راستا الگوهای سنتی دوستی و دشمنی در منطقه قفقاز جنوبی نیز به تدریج در حال تغییر است. نمونه بارز این امر برقراری مجدد روابط دیپلماتیک میان ارمنستان و ترکیه در سال ۲۰۰۸ است. از این رو بهبود مناسبات ترکیه و ارمنستان، گشوده شدن مرزهای دو طرف را باید یکی از نقاط عطف روند تحولات در منطقه قفقاز جنوبی در طی دو دهه اخیر به شمار آورد که می‌تواند در درازمدت نقش مهمی در تغییر وضعیت توزیع قدرت، نظام امنیتی، نقش کنشگران و الگوهای دوستی و دشمنی در درون مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی ایفا نماید.

۴-۳- حوزه دگرگونی خارجی:

مهم‌ترین تحول، ورود و مداخله مستقیم نظامی فدراسیون روسیه به داخل مجموعه امنیتی قفقاز جنوبی در بحران اوت ۲۰۰۸ است. اگرچه روسیه در جریان جنگ‌های داخلی گرجستان و بحران ناگورنو-قره‌باغ از اوایل دهه ۱۹۹۰ همواره نقش بسیار فعال و تعیین‌کننده داشته است، اما حضور و مداخله

آینده‌ای محتمل، چهار وضعیت در منطقه قفقاز جنوبی حالت سنتی خود را حفظ خواهد کرد: بحران جدایی‌طلبی در گرجستان؛ مناقشه آذربایجان و ارمنستان بر سر ناگورنو-قره‌باغ؛ تأثیر متقابل مسائل قفقاز شمالی و جنوبی از طریق الگوهای از ائتلاف‌های خرد میان گروه‌های قومی کوچک^{۵۲}؛ کشمکش و رقابت بازیگران مختلف بر سر انرژی و خطوط انتقال» (Buzan et al, 1998, p. 423).

۴-۲- حوزه دگرگونی داخلی:

مهم‌ترین تحول در منطقه قفقاز جنوبی را باید در تلاش گسترده برخی از اقلیت‌های قومی-نژادی برای جدایی‌طلبی دانست. اختلافات قومی-نژادی که پس از استقلال جمهوری‌های قفقاز به وجود آمد، منجر به جدایی قره‌باغ از آذربایجان و اوستیای جنوبی و آبخازیا از گرجستان گردید و بحران اوت ۲۰۰۸ گامی دیگر در جهت تثبیت تجزیه گرجستان (به عنوان یک واحد بزرگ) تلقی می‌شود که منجر به جدایی و استقلال دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی (به عنوان دو واحد کوچک) گردید. امری که با جدا شدن ۲۰ درصد از خاک گرجستان، ورود کنشگران جدید (هر چند کوچک و ضعیف)

نظامی گسترده در داخل گرجستان و به عبارتی دیگر مجموعه امنیتی قفقاز جنوبی در طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی امری بی‌سابقه تلقی می‌گردد. شناسایی استقلال دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی از سوی روسیه و برقراری اتحاد راهبردی میان مسکو با دو منطقه یادشده و تغییر الگوی سنتی ۱+۳ روسیه (روسیه و سه کشور قفقاز) به الگوی ۱-۳ (روسیه، آذربایجان و ارمنستان منهای گرجستان) که با هدف انزوای دولت غربگرای میخائیل ساکاشویلی به موازات تقویت حضور نهادهای سیاسی و نظامی جهان غرب در منطقه را می‌توان نشانه دیگری از تغییر تدریجی در قطب‌بندی‌های حاکم بر منطقه قفقاز جنوبی در اثر ورود یک قدرت خارجی به داخل مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی دانست. در همین راستا تحولات دیگری نیز مانند ارسال سلاح، حمایت‌های فنی و آموزشی و نیز کمک‌های استراتژیک اقتصادی و مالی توسط قدرت‌های بزرگ به گرجستان و مناطق جداشده آن به وقوع پیوسته است. در واقع اگرچه این تحولات امری بی‌سابقه در منطقه نیست، اما روند تحولات پس از بحران اوت ۲۰۰۸ زمینه تشدید آن را فراهم ساخت.

۴-۴- تحت‌الشعاع قرار دادن: با شرایط منطقه قفقاز جنوبی باید جانب احتیاط را رعایت نمود. اگرچه منطقه شاهد حضور مستقیم و نظامی یک قدرت خارجی به نام فدراسیون روسیه بود، اما این امر به معنای سرکوبی کامل دینامیک امنیتی بومی و به‌هم‌ریختن کلیه پویش‌های داخلی مجموعه امنیتی قفقاز جنوبی نیست. بنابراین اگرچه مداخله نظامی روسیه تبعات مهمی را در منطقه به دنبال داشت (که در بخش دگرگونی خارجی به آن اشاره شد) اما این مسئله را نمی‌توان با ورود مستقیم نظامی امریکا به منطقه خلیج فارس در سطح بسیار وسیع و گسترده و از بین رفتن پویش‌های درونی مجموعه امنیتی و به بیان دیگر حذف موجودیت آن مقایسه نمود. در واقع به دلیل وجود الگوهای دوستی و دشمنی، توازن قدرت (به‌ویژه توازن قدرت نسبی میان قدرت‌های بزرگ) و استقلال نسبی منطقه قفقاز جنوبی، مداخله نظامی فدراسیون روسیه در اوت ۲۰۰۸ نتوانست به صورت یک‌جانبه و مطلق تحولات امنیتی منطقه قفقاز جنوبی را «تحت‌الشعاع» (مطابق با تعریف بوزان و ویور از مفهوم تحت‌الشعاع) قرار دهد. در نتیجه «فقدان معیار تحت‌الشعاع قرار دادن عامل مهمی در تقویت

امنیتی جهان پس از جنگ سرد با استفاده از سطح تحلیل منطقه‌ای، در یکی از پرتنش‌ترین مناطق جهان در طی دو دهه اخیر به بوته آزمایش گذاشته شد. نتیجه‌ای که در مجموع از این بررسی انتقادی به دست آمد، بیانگر آن است که مؤلفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای یعنی وابستگی متقابل امنیتی، الگوی دوستی و دشمنی (توازن قدرت)، مجاورت جغرافیایی، وجود حداقل دو بازیگر مؤثر و استقلال نسبی به صورت کامل با واقعیات عینی منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یک نظام منطقه‌ای ذاتاً باز قابلیت انطباق دارد و از این منظر، نظریه یادشده از توانایی نسبی در تبیین تحولات چند بعدی امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی برخوردار است.

اما کاربست مؤلفه‌های فرعی این نظریه یعنی فرهنگ، نژاد، قومیت و نیز اقتصاد حاکی از ناتوانی آن در تبیین صحیح واقعیات منطقه قفقاز جنوبی است. در واقع تشکیل یک سازمان محلی نظیر اتحادیه عرب و یا شورای همکاری خلیج فارس بر مبنای مشترکات فرهنگی، نژادی، قومی و اقتصادی در منطقه قفقاز جنوبی در تناقض با برخی از مولفه‌های اصلی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای به‌ویژه الگوهای دوستی و دشمنی

و پایداری مناسبات سنتی در مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی به شمار می‌رود» (Karagiannis, 2002, p.7).

در مجموع فرایند تغییرات در مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی نشان می‌دهد این منطقه علی‌رغم بروز تغییراتی در دو حوزه داخلی و خارجی (از سال ۲۰۰۸ تاکنون) به دلیل عدم تغییر ساختارهای اساس منطقه و حفظ وضع موجود و نیز عدم تطابق شرایط منطقه با معیار تحت‌الشعاع قراردادن، همچنان شاهد حفظ و تداوم الگوهای سنتی امنیتی است. در نتیجه برای تغییر ساختارهای اساسی، نیازمند تحولات عمیق‌تر و گسترده‌تر در منطقه است که بروز تغییرات جزئی در دو حوزه داخلی و خارجی ممکن است زمینه‌ساز تحولات اساسی در سال‌های آتی باشد.

فرجام

در این نوشتار کوشش شد مبانی اصلی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در چهارچوب نقد تجربی، با استفاده از محیط امنیتی قفقاز جنوبی مورد نقد و سنجش قرار گیرد و میزان انطباق مؤلفه‌های انتزاعی آن با واقعیات‌های عینی مورد آزمایشی قرار گیرد. به عبارت دیگر ادعای اصلی این نظریه در تبیین جامع‌تر و صحیح‌تر پویای

است و از این رو، بخش یادشده به منظور انطباق بیشتر با تحولات منطقه نیازمند اصلاح و بازنگری است.

آزمون مؤلفه‌های اصلی فرایند تغییرات در مجموعه امنیتی با تحولات منطقه قفقاز جنوبی نشان می‌دهد که نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در سه حوزه حفظ وضع موجود، دگرگونی داخلی و خارجی از توانایی مناسبی در تبیین تحولات منطقه از سال ۲۰۰۸ به این سو برخوردار است و درک واقع‌بینانه‌ای از روند تحولات چند سال اخیر به‌ویژه در رابطه با سه تحول مهم رویارویی نظامی روسیه و گرجستان، تجزیه مناطق جدایی‌طلب از خاک گرجستان و بهبود روابط ترکیه و ارمنستان به‌دست می‌دهد. اما در خصوص معیار تحت‌الشعاع قرار دادن، نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای به دلیل وجود توازن قدرت نسبی میان بازیگران مختلف در منطقه، فاقد قدرت تبیینی مناسب است. در مجموع می‌توان گفت نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با برخورداری از هستی‌شناسی سازه‌انگارانه، تعریف چندبعدی و موسع از مفهوم امنیت و نیز توجه به نقش و اهداف کنشگران مختلف و در نهایت ارائه یک دید کلان، در مقایسه با رویکردهای صرفاً توصیفی و یا نظریه‌های سنتی از قدرت

تبیینی نسبتاً مناسب و جامعی در تحلیل تحولات امنیتی در جهان پس از جنگ سرد برخوردار است. در نتیجه، فرضیه این نوشتار به تأیید می‌رسد که نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با اصلاحاتی، از قابلیت تحلیلی مناسبی در تبیین تحولات امنیتی منطقه قفقاز جنوبی برخوردار است.

از سویی دیگر، برآیند مباحث یادشده در خصوص تحولات پیچیده امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی، فهم این نکته است که ارائه هرگونه الگوی نظام امنیتی منطقه‌ای، طرح‌های صلح و سازش و ایجاد یک نظام امنیتی منطقه‌ای پایدار بدون توجه به ماهیت چندبعدی امنیت در منطقه و منافع و اهداف مختلف کنشگران فروملی، ملی و کشورهای پیرامونی و قدرت‌های بزرگ ذی نفوذ در منطقه امکان‌پذیر نخواهد بود و تجربه تلخ و ناکامی برای ایجاد یک رژیم امنیتی پایدار در منطقه قفقاز جنوبی در طی دو دهه اخیر- علی‌رغم کوشش‌های فراوان- مؤید این امر است. اما در کنار این حقیقت، نباید از روند تغییراتی که به تعبیر بوزان و ویور در ساختارهای اساسی منطقه قفقاز جنوبی در دو حوزه داخلی و خارجی از اوت ۲۰۰۸ به این طرف در حال روی دادن است، غافل بود. این تحولات حاکی از آن است که منطقه با

در آن سوی مرز نقش تعیین کننده‌ای در پویای مسائل قومی دارد.

۲. تئوری عوامل ذهنی - عینی راتچایلند و شاپفلین پدیده‌های تجزیه‌طلبانه را در دو قالب عوامل ذهنی مانند عوامل فرهنگی، سیاسی، روانی و تجربه‌های خاص تاریخی به عنوان خواست‌های غیر قابل مذاکره و نیز عوامل عینی مانند تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تبعیض در قوانین و سیاست‌ها و... به عنوان خواست‌های قابل مذاکره مورد بررسی قرار می‌دهد.

منابع فارسی

۱. افشردی، محمد حسین (۱۳۸۱)، *ژئوپلیتیک قفقاز*، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.
۲. ترک‌زاد، بهروز (پاییز ۱۳۸۲)، «امنیت در دریای خزر: طرح نظام امنیت جدید در آسیای مرکزی و قفقاز»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۳.
۳. حیدری، جواد (تابستان ۱۳۸۲)، «بررسی ابعاد نظام امنیتی منطقه‌ای در قفقاز»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۲.
۴. داداندیش، پروین (۱۳۸۶)، «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه‌های تعامل ایران و روسیه»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال دوم، شماره اول.
۵. داداندیش، پروین (۱۳۸۴) «تصویر جدید سیاست امنیت ملی روسیه»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۲.
۶. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های امنیت؛ مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دک‌ترین امنیت ملی*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول.

توجه به تحولات و روندهای نوین جهانی، نمی‌تواند در طولانی‌مدت با ساختارهای سنتی به حرکت خود ادامه دهد و بر روندهای جهانی بر وضعیت داخلی کشورها تأثیرگذار است و موجب خواهد شد که طبقه نوظهور متوسط و جوان در ملت‌های منطقه قفقاز جنوبی که خواهان دموکراسی و رفاه بیشتر هستند، خواسته‌ها و نیازهای جدیدی را مطرح نمایند. همچنین ملاحظات سیاسی و اقتصادی و هزینه سنگین تداوم الگوهای سنتی دشمنی و دوستی و توازن قدرت بر مردم منطقه موجب شده است به تدریج تغییراتی در رویکرد دولت‌های منطقه صورت گیرد و منطقه را آستن تحولات تازه‌ای نماید که بی‌تردید بر شکل و ماهیت مجموعه امنیتی منطقه قفقاز جنوبی تأثیرگذار خواهد بود و احتمالاً الگوی جدیدی از مناسبات منطقه‌ای - متفاوت از الگوهای سنتی - را شاهد خواهیم بود.

پانوشتها

۱. پی‌تر هاگت، جغرافیدان نامی، بیش از نه مدل را در مورد نحوه توزیع جغرافیایی اقلیت‌های قومی ارائه می‌دهد. وی براین باور است که نحوه توزیع و چگونگی قرارگیری یک اقلیت قومی در مرزهای یک کشور یا نقاط مرکزی آن و نیز وجود یک قوم هم‌نام

منابع لاتین

۷. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۶)، «بررسی مفهوم امنیت در سیاست تازه بین‌الملل»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۲۴۵-۲۴۶.
۸. کاظمی، احمد (۱۳۸۰)، «عوامل ناامنی در قفقاز براساس مدل هاگت»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۶.
۹. کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۸)، الف، «پیامدهای بحران گرجستان بر نظام بین‌الملل»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۵.
۱۰. کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۸)، ب، «ارائه مدلی تحلیلی برای تبیین پویای ملی‌گرایی قومی در جمهوری گرجستان»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۷.
۱۱. کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۸)، ج، «تحولات داخلی و خارجی گرجستان پس از بحران آگوست ۲۰۰۸»، *گزارش راهبردی*، شماره ۲۸۹، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۲. مرادی، منوچهر (۱۳۸۶) «نگاهی دیگر به چالش‌های امنیتی در قفقاز جنوبی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۷.
۱۳. موسوی، سید رسول (تابستان ۱۳۸۲)، «سازوکارهای امنیتی در قفقاز جنوبی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۲.
۱۴. واعظی، محمود (۱۳۸۲)، «عوامل بی‌ثباتی در قفقاز و رویکردهای امنیتی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۴.
۱۵. واعظی، محمود (تابستان ۱۳۸۲) «مناقشه قره باغ: میراثی از چالش‌های قومی شوروی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۲.
۱۶. واعظی، محمود (۱۳۸۶)، *ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)*، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
17. Barbashin, Maxim U. (2008), " Informal Power Structures in Russia and Ethno-Political Conflict in Northern Caucasus", in: *Ethno-Nationalism, Islam and the State in the Caucasus Post-Soviet Disorder*, Edited by: Moshe Gammer, New York: Rutledge Taylor & Francis Group.
18. Buzan, Barry (1983), *People, States and Fear: The National Security Problem in International Relations*, London, Harvester: Wheatsheaf.
19. Buzan, Barry (1991), *People, State and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, London, Harvester Wheatsheaf Publication.
20. Buzan, Barry and Waver, Dewilde (1998) *Regions and Powers The Structure of International Security*, New York: Cambridge University Press.
21. Cartothers, Thomas (2002), "The End of the Transition Paradigm", *Journal of Democracy*, Vol. 13, No. 1.
22. Denirag, Yelda (2004-2005), " EU Policy Toward South Caucasus and Turkey", *Perceptions*, Winter.
23. Doyle, M. (1986), " Liberalism and World Politics" , *American Political Science Review*, No. 80.
24. Fairbanks, Charles and Other (2001), *Strategic Assessment of Central Eurasia*, Washington DC: The Atlantic Council of the United States.
25. Frederik, Coenc (2003), "NATO and South Caucasus", *Central Asia and the Caucasus*, Vol. 3, No. 21.

37. Rywkin, Michael (2003), "Russia and the Near Abroad Under Putin", *American Foreign Policy Interest*, No. 25.
38. Sedivy, Jivi (2004), Book Review of "Regions and Powers: The Structure of International Security by Barry Buzan and Ole Waever", *Journal of International Relations and Development*, Vol. 7.
39. Shultz, Richard (1997), "Introduction to International Security", in: *Security Studies for the 21st Century*, Edited by: Richard H. Shultz Jr; Roy Godson and Georg H. Quester, Virginia: Brasey's Inc.
40. Vassilieva, Olga (2003), "Conflict Management in the Caucasus via Development of Regional Identity", in: *Potentials of Disorder*, Edited by: Jan Koehler and Christoph Zurcher, Manchester: Manchester University Press.
41. Wallerstein, I. (1979), *The Capitalist World Economy*, Cambridge: Cambridge University Press.
42. Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*, New York: Random House.
26. Keohane R. and Nye, J. (1977), *Power and Interdependence: World Politics in Transition*, Boston: Little, Brown.
27. Mahneke, Dieter (1993), "Parameters of European Security", *Institute for Security Studies*, September.
28. Minassian, Caidz (2008), *Armenia, a Russian Outpost in the Caucasus?*, Paris: Russia/NIS Center.
29. Morgenthau, H. J (1958), *Politics among Nations*, New York: Alfred Knopf.
30. Olikier, Olga (2003), "Conflict in Central Asia and South Caucasus: Implications of Foreign Interests", in: *Faultlines of Conflict in Central Asia and the South Caucasus; Implications for the US Army*, Edited by: Olga Olikier and Thomas S. Szayna, Santa Monica: RAND Publication.
31. Peimani, Hooman (2009), *Conflict and Security in Central Asia and the Caucasus*, Santa Barbara: ABC-CLIO LLC.
32. Robins, R. (1994), *The New Central Asia and its Neighbors*, London: RIIA Printer.
33. Rosecrance, R. and Stein, A. (1973), "Interdependence: Myth of Reality?", *World Politics*, No. 56.
34. Rosenau, J. (1982), "Order and Disorder in the Study of World Politics", in : *R. Maghroori and B. Remberg, Globalism vs Realism*, Boulder, Co. Westview Press.
35. Roudik, Piter L. (2009), *Culture and Customs of the Caucasus*, London: Green Wood Press.
36. Russetsky, Alexander,(2002), " Regional Security Issues View from Georgia", *Conflict Studies Research Centre*, No. 39, July.

